

فرهنگ و وجوه قدرت آفرین آن

ابراهیم کلانتری^۱

چکیده

در عصر حاضر بحث و بررسی «قدرت»، «منابع» و «وجوه» آن، از جمله مباحث اساسی اندیشمندان و برنامه‌ریزان حوزه‌های، اقتصاد، علوم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. این امر از آن روست که در این عصر ملت‌ها و دولت‌ها می‌کوشند با شناسایی منابع و وجوه گوناگون قدرت، در گام نخست به حفظ، پایداری و پویایی خود همت گمارند و در گام دوم بر توانایی، نفوذ و سیطره مادی و معنوی خود بیافزایند و بدین‌وسیله در جهان پرتلاطم امروز جایگاه و نقشی برای خود تعریف کنند. «فرهنگ» به عنوان یک عنصر اساسی محیط بر ذهن و زندگی و همه فعل و انفعالات شهروندان یک کشور، آیا می‌تواند یک منبع قدرت به‌شمار آید؟ در صورتی که جواب مثبت باشد، می‌توان پرسید «وجوه قدرت آفرین فرهنگ» کدامند؟ این نوشتار در صدد پاسخ به همین سؤال است. نگارنده با مراجعه به آثار و پژوهش‌های مرتبط با حوزه «قدرت» و «فرهنگ» به این نتیجه رسیده است که «فرهنگ اصیل»، که عبارت از مجموعه‌ای از بینش‌ها، باورها، سنت‌ها، عادات و کنش‌های منطبق بر فطرت ذاتی انسان‌هاست یکی از منابع مهم قدرت به‌شمار می‌آید. وجوه قدرت آفرینی چنین فرهنگی عبارتند از: ۱- هویت‌ساز؛ ۲- مصونیت آور در مقابل هجمه‌های دشمنان؛ ۳- الزام‌آور بدون تحمیل؛ ۴- اعتمادآفرین و اطمینان‌بخش؛ ۵- حرکت آفرین و انگیزه‌ساز؛ ۶- جریان‌ساز و مولد بودن.

کلید واژه‌ها: قدرت، فرهنگ، فرهنگ اصیل، منبع قدرت.

۲۹

دوره جدید، سال ۸، شماره ۹،
پیاپی ۲۹ بهار ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۱۱/۲۰
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۰۲/۲۰
صص: ۶-۲۳

شاپا چاپی: ۷۴۷۵-۲۵۸۸
الکترونیکی: ۴۷۴۲-۲۶۴۵



مقدمه

در جهان امروز «فرهنگ» و ابعاد بسیار متنوع و پیچیده آن، یکی از پر اهمیت ترین موضوعات و مباحثی است که نه فقط عرصه فکر و اندیشه بسیاری از اندیشمندان جهان را به خود مشغول، که عرصه اقتصاد، امنیت، سیاست و اعمال قدرت و حکمرانی مطلوب را نیز در بسیاری از کشورهای دنیا به خود معطوف ساخته است. همین اهمیت باعث شده است که آثار پژوهشی، همایش های علمی، نشست ها و گفت و شنوهای بسیاری در سراسر جهان به موضوع و مسایل گوناگون فرهنگ اختصاص یابد. از جمله موضوعاتی که در این عرصه وسیع در معرض نگاه تیزبین اندیشمندان جهانی قرار گرفته است، «قدرت فرهنگ» است. قرار گرفتن این موضوع در مرکز توجه اندیشمندان بدان دلیل است که در دنیای جدید حیات و ممت ملت ها و دولت ها در گرو داشتن «قدرت» است و از آنجا که قدرت دارای منابع متنوع بسیاری است به همین سبب اندیشمندان می کوشند این منابع را به درستی شناسایی کرده و در معرض نگاه و نقد و در نهایت استفاده ملت ها و دولت ها قرار دهند. با توجه به عمق، گستره، تنوع و پیچیدگی فرهنگ ها، می توان فرهنگ را یکی از مهمترین منابع قدرت ملت ها و دولت ها و در نتیجه یکی از مؤثرترین ابزار مشروع حکمرانی مطلوب در عرصه های علمی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی به شمار آورد. این نوشتار که به روش استنادی، تحلیلی به سامان می رسد، می کوشد این دیدگاه را تا آنجا که در خور ظرفیت چنین نگارش هایی است تبیین و تشریح کند.

درنگی در پاره ای از مفاهیم کلیدی

۱- قدرت

قدرت در لغت، به معنای «توانستن» و «توانایی داشتن» (دهخدا، ذیل واژه قدرت)، «استطاعت» و به معنی قوه ای که واجد شرایط تأثیرگذاری باشد به کار رفته است (معین، ذیل واژه قدرت). قدرت از ماده «قدر» است که هرگاه در توصیف انسان به کار رود منظور آن حالتی است که انسان را بر انجام کاری توانا می سازد، اما اگر در توصیف «الله» به کار رود به معنای نفی عجز از خداوند است

(راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م، ذیل واژه قدر). در فرهنگ سیاسی غرب واژه‌هایی مثل «Power» و «Authority» به عنوان معادل کلمه «قدرت» به کار رفته است که به معنی استعداد و توانایی انجام کار «ability to do or act» می‌باشد (اسکندری، ۱۳۸۱، شماره ۳۰).

اما در اصطلاح، تعریف‌های گوناگونی از قدرت ارائه شده است، که برخی از آن‌ها بدین قرارند: «توانایی دستیابی به خواسته‌ها» (نای، ۱۳۹۲، ص ۴۶)؛ «پدید آوردن آثار مطلوب» (راسل، قدرت، ص ۵۵)؛ «توانایی دارنده آن است برای واداشتن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود، به هر شکلی» (آشوری، ۱۳۹۲، ص ۲۴۷)؛ «مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی است که موجب به اطاعت در آوردن فرد یا گروه توسط فرد یا گروه دیگری گردد» (عمید زنجانی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۶). تعریف‌های دیگری نیز از قدرت وجود دارد که به دلیل مشابهت با تعریف‌های مذکور از پرداختن به آنها پرهیز شده است (اسکندری، ۱۳۸۱، شماره ۳۰).

در جمع‌بندی دیدگاه‌ها در تعریف قدرت می‌توان گفت: «قدرت همان داشته‌های مادی و معنوی است که به یک فرد، جامعه، سازمان و یا دولت، برای رسیدن به خواسته‌ها و اهدافش، توانایی، انگیزه، اراده و نیروی اقدام می‌دهد» (کلانتری، ۱۴۰۱، ص ۵۳). واژه‌هایی همچون «اقتدار»، «نفوذ» و «هژمونی» نیز مفاهیمی شبیه به «قدرت» دارند و به همین سبب گاهی این واژه‌ها به جای قدرت به کار برده می‌شوند (مداحی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۵).

در یک تقسیم‌بندی، می‌توان قدرت را به دو نوع «سخت» و «نرم» تقسیم کرد. اگر قدرت را به معنای توانایی تأثیرگذاری بر دیگران به منظور کسب نتایج دلخواه در نظر بگیریم، می‌توان گفت قدرت نرم عبارت است از توانایی کسب مطلوب از طریق «جاذبه» نه از طریق اجبار یا تطمیع. قدرت نرم توانایی شکل‌دهی، اثرگذاری و تعیین باورها و امیال دیگران است به نحوی که تضمین‌کننده اطاعت و فرمانبرداری آنان باشد. در نگاه جوزف نای قدرت نرم از قدرت سخت - به طور خاص قدرت اقتصادی و نظامی که به ترتیب مبتنی بر «مشوق‌ها» (هویج‌ها) و «تهدیدات» (چماق‌ها) هستند - متمایز می‌شود. بنابر این، نای تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای را از قدرت پیشنهاد می‌کند: نظامی، اقتصادی و نرم. قدرت نظامی و اقتصادی هر دو ماهیتی سخت دارند و قدرت نرم از این حیث با آن‌ها متفاوت

است که مبتنی بر توانایی شکل‌دهی به ترجیحات دیگران است. آن توانایی‌ای که تولید جذابیت می‌کند و منجر به فرمانبرداری و تبعیت می‌گردد (سعیدی و مقدم‌فر، ۱۳۹۳، ص ۱۰۹).

۲- منابع قدرت

منظور از منابع قدرت آن سلسله از امور و داشته‌های مادی و معنوی است که توانایی، انگیزه و اراده و نفوذ شخص، سازمان، دولت و یا ملتی را برای تأثیرگذاری بر دیگران و رسیدن به اهداف و خواسته‌هایش، افزایش می‌دهد. به عبارت دیگر، منبع قدرت عبارت است از آن سلسله از سرمایه‌های مادی و یا معنوی که مولد قدرت و توانایی برای صاحبان آن‌ها می‌باشد. بر این اساس، توان نظامی، توان اقتصادی، علم، ایمان، مهارت، فرهنگ، رسانه‌های جمعی، جغرافیا، نیروی انسانی، فناوری، همبستگی و اعتماد ملی، همگی از منابع قدرت به‌شمار می‌آیند.

منابع قدرت می‌تواند در بستر زمان و از عصری به عصر دیگر با تغییر روبه‌رو شود و همچنین از جامعه‌ای به جامعه دیگر و یا از کشوری به کشور دیگر متفاوت باشد. «اگر در اعصار گذشته به ترتیب «زور» و «پول» ابزار [= منبع] اصلی قدرت بودند، اکنون این دانایی و علم است که مهم‌ترین ابزار قدرت را تشکیل می‌دهد. تافلر با اشاره به اهمیت علم در بین اشکال دیگر قدرت می‌گوید: بهترین نوع قدرت (دانایی) به سادگی از بین نمی‌رود و با این قدرت نه تنها می‌توان هدف خود را در پیش گرفت؛ بلکه می‌توان دیگران را واداشت تا طبق خواست تو عمل کنند، هرچند به خلاف میلشان باشد (تافلر، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۶). علاوه بر این، دانایی ثروت و زور را چندین برابر می‌کند. او می‌افزاید: ویژگی دانایی این است که ضعیف و نادر هم می‌توانند آن را به دست آورند» (همان، ص ۴۱). (مداحی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۷).

بدون شک تحولات سیاسی، اقتصادی، علمی و حتی اقلیمی و جغرافیایی در مقیاس منطقه‌ای و یا جهانی، می‌توانند بر تغییر منابع قدرت کشورها و دولت‌ها تأثیرگذار باشند؛ از باب مثال ذخایر نفتی که در طی یک‌ونیم قرن گذشته از منابع قدرت اقتصادی کشورهای دارنده آن به‌شمار می‌آمد اکنون با کشف و جایگزین شدن انرژی پاک در بسیاری از کشورهای جهان به تدریج از قدرت‌افزایی دارندگان آن کاسته شده است. با وجود این، به نظر می‌رسد برخی از دارایی‌های اصیل و زیربنایی

بشر هم چون «علم» و «ایمان»، فرازمانی و فرامکانی‌اند، یعنی همواره از منابع قدرت بوده و هستند. سخن گران‌سنگ امام علی (علیه‌السلام) به روشنی بیانگر قدرت‌آفرینی فرا زمانی علم است: «أَلْعِلْمُ سُلْطَانٌ مَنْ وَجَدَهُ صَالِحًا بِهِ وَ مَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَبِيلَ عَلَيْهِ» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۷ق، ج ۲۰، ص ۳۱۹)، دانش، قدرت است، هر که آن را بیابد با آن یورش برد و هر که آن را از دست بدهد بر او یورش برند. رهبر فرزانه انقلاب اسلامی در باب اهمیت و جایگاه علم در تولید قدرت چنین می‌گویند:

«علم مایه‌ی قدرت است؛ هم امروز و هم در طول تاریخ؛ در آینده هم همین جور خواهد بود. این علم یک وقت منتهی به یک فناوری خواهد شد، یک وقت هم نخواهد شد. خود دانش مایه‌ی اقتدار است؛ ثروت‌آفرین است؛ قدرت نظامی‌آفرین است؛ قدرت سیاسی‌آفرین است» (امام خامنه‌ای، ۱۳۸۸).

۳- فرهنگ

ابعاد متنوع و متکثر فرهنگ باعث شده تا هر اندیشمند و صاحب‌نظری آن را از بُعد خاصی بشناسد و برای شناساندن آن، تعریفی از زاویه نگاه خود ارائه کند (جعفری، ۱۳۹۵، صص ۳۰-۱۵۰). مثلاً فلاسفه از دیدگاه «ماهیت‌شناسی» و «پدیدارشناسی» به فرهنگ می‌نگرند، جامعه‌شناسان از بُعد «جامعه‌شناختی»، مردم‌شناسان از دریچه «جهان فرهنگی و نقش مؤثر آن در ایدئولوژی و جهان‌بینی»، تاریخ‌شناسان از افق «تحول‌پذیری یا تحول‌گذاری»، دانشمندان علوم تجربی از روزن تکنولوژی و به‌عنوان یک «آنالیز قوی در کنش‌ها، واکنش‌ها و فرایندها»، دانشمندان علوم ارتباطات به‌عنوان «زیرساز پدیده‌های جمعی و نقش مدیریتی آن در ساخت‌ها، پرداخت‌ها و داده‌ها»، مسئولان آموزش و پرورش به «جهت‌سازنده زیربنایی و آفرینشی آن»، روان‌شناسان آن را از دیدگاه «نماد و نهاد و نقش آن در دگرگونی اخلاقی و روانی فرد و جامعه»، اقتصاددانان به‌عنوان «عامل پیش‌برنده در جذب انرژی‌ها و امکانات مردمی» و سیاستمداران از دید «نقش فراگردی آن در هموار کردن راه سلطه و تحکیم پایگاه اجتماعی». علاوه بر این‌ها، ادیبان، زیست‌شناسان، زیبایی‌شناسان، جغرافی‌دانان و ... در حوزه شناختی مخصوص به خود، بحث‌های فراوانی در زمینه فرهنگ داشته‌اند (پژوهنده، ۱۳۷۴، ص ۹۲).

تعریف‌هایی که از «فرهنگ» ارائه شده‌اند به چنان تنوع و تعددی رسیده‌اند که برخی آن‌ها را تا ۴۵۰ تعریف شمرده‌اند (همان، ص ۶۷). این تعدد و تنوع تعریف‌ها از فرهنگ، یافتن قدر مشترکی میان آن‌ها را تا حدودی مشکل کرده‌است. البته وجوه و ابعاد بسیار متنوع فرهنگ نیز به گونه‌ای است که ارائه یک تعریف جامع و مانع را با سختی مواجه نموده‌است (آشوری، ۱۳۵۷، صص ۳۹ - ۷۰). «بعضی در تعریف ماهوی فرهنگ، آن را «رفتار یا الگوهای رفتاری» بدانسته‌اند، پاره‌ای آن را «بازتاب اندیشه و شناخت بشر» محسوب کرده‌اند، گروهی «شیوه و الگوی زندگی بشر» را فرهنگ نامیده‌اند، برخی دیگر «مجموعه اندوخته‌های مادی و معنوی بشر» را فرهنگ برشمرده‌اند و بالاخره عده‌ای «ارزش‌ها، هنجارها، باورها و مجموعه امور پذیرفته شده و هنجاریافته اجتماعی» را فرهنگ قلمداد کرده‌اند.» (پیروزمند، ۱۳۸۶، ص ۵۸-۶۵).

برخی اندیشمندان، که درباب فرهنگ و تبیین اصول، ارکان و ابعاد آن کوشیده‌اند، در تعریفی جامع و تشریحی، فرهنگ را این‌گونه معرفی کرده‌اند: «فرهنگ به معنای اعم، بینش و منش هویت‌دهنده انسان در حوزه زندگی اجتماعی است که به‌عنوان فرآورده عالی ذهن و فرایند پیچیده و پیشرفته فکر آدمی، تحت تأثیر علل و عوامل موجد و معدد درونی و بیرونی، در تمامی کارکردها و کلیه مظاهر مادی و معنوی حیات وی تجلی می‌یابد و کلیت هم‌تافته و به‌هم‌پیوسته‌ای از باورها، فضائل و ارزش‌ها، آرمان‌ها، دانش‌ها، هنرها و فنون و آداب عادات جامعه را شامل شده، مشخص‌کننده ساخت و تحول کیفیت زندگی هر ملت است.» (رفیع، ۱۳۷۴، ص ۲۷۲). ایشان در توضیح این تعریف می‌گویند: «در این تعریف، همان‌طور که ملاحظه کردید، فرهنگ اعم از دین و دانش است. دین، دانش، غرایز، تمایلات، نیازهای جسمی، خصوصیات اقلیمی، وضعیت اقتصادی و بسیاری از این قبیل امور، در زمره ارکان سازنده و شکل‌دهنده فرهنگ قرار دارند و بعضاً عمده‌ترین نقش را در ایجاد، تقویم یا تقوّم آن ایفا می‌کنند، اما با این وجود، باز هم فرهنگ اعم از آن‌هاست.» (همان).

اگر بخواهیم با استفاده از مفاهیم کاربردی واژه فرهنگ در متون فارسی و همچنین کاربردهای آن در زبان فارسی رایج در زمان حاضر، تعریفی از فرهنگ ارائه کنیم، شاید بتوان چنین گفت: «فرهنگ عبارت است از مجموعه درهم‌تنیده و به‌هم‌پیوسته‌ای از دانش‌ها، باورها و اعتقادات، آداب و سنت‌ها، ارزش‌ها و ویژگی‌های اخلاقی، رسوم و عادات، روابط و ارتباطات، زبان، معماری و هنر،

سازمان‌ها، نهادها و نمادهای مذهبی، اجتماعی، سیاسی، تعلیمی، تربیتی، اقتصادی و شیوه و سبک زندگی، که در بستر زمان و طی فراز و فرودهای تدریجی، در یک جامعه انسانی پدید می‌آید، بر ذهن و زندگی و رفتار شهروندان آن جامعه حاکم می‌شود و از مختصات آن جامعه و هویت‌بخش شهروندان آن شمرده می‌شود» (کلانتری، ۱۴۰۲، ص ۴۶).

براساس این تعریف، فرهنگ یک بخش و سازمان مجزا در کنار سایر بخش‌ها و سازمان‌های موجود در یک جامعه نیست، بلکه نمود و برآیندی است از همه آنچه از بینش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌ها در جامعه‌ای رخ داده، رسمیت یافته و ابتدا بر ذهن و سپس بر زندگی و رفتار شهروندان آن جامعه حاکم شده‌است (همان). تعبیر زیبا و گویایی که می‌توان از این واقعیت داشت همان تعبیری است که در بیان رهبر فرزانه انقلاب اسلامی آمده‌است: «فرهنگ هوایی است که ما تنفس می‌کنیم؛ شما ناچار هوا را تنفس می‌کنید، چه بخواهید، چه نخواهید. اگر هوا تمیز باشد، آثاری دارد در بدن شما. اگر این هوا کثیف باشد، آثار دیگری دارد. [...] فرهنگ یعنی باورهای مردم، ایمان مردم، عادات مردم، آن چیزهایی که مردم در زندگی روزمره با آن سروکار دائمی دارند و الهام‌بخش مردم در حرکات و اعمال آن‌هاست.» (امام خامنه‌ای، ۱۳۹۳).

۴- ریشه‌ها و رویشگاه‌های فرهنگ‌ها

فرهنگ‌ها مانند درختانی هستند که برخی ریشه در اعماق زمین دارند و برخی فقط بر سطح زمین رویده‌اند و از ریشه عمیق بی‌بهره‌اند. باورها و افعال برآمده از عقل برهانی و وحی آسمانی و برخاسته از اندیشه‌های صحیح، با جهت‌گیری الهی و انسان‌ساز، مانند ریشه‌ها و رویشگاه‌هایی هستند که فرهنگ را قوام می‌بخشند و آن را بارور می‌کنند؛ اما باورها و افعال مبتنی بر اوهام و خرافات و اندیشه‌های برخاسته از عقل جزئی‌نگر و شبه‌علم‌های محدودنگر، با جهت‌گیری مادی صرف، اگر به پدیدار شدن یک فرهنگ بینجامند، بی‌گمان فرهنگی ریشه‌دار و سازنده نخواهد بود، زیرا زیرساخت‌ها و رویشگاه‌های آن از ریشه و استحکام کافی برخوردار نیستند.

فرهنگ به‌عنوان «پدیده» یا «کلمه»، اگر ریشه در شناخت‌های حقیقی، باورها و افعال برهانی، اندیشه‌های صحیح و جهت‌گیری الهی داشته باشد، در نگاه قرآن «طیبه» (پاکیزه) است و مانند

درخت استواری که ریشه در اعماق زمین دارد همواره ثمربخش خواهد بود. اما فرهنگی که از ریشه استوار برخوردار نباشد، همان «کلمه‌ای» است که به تعبیر قرآن «خبیثه» (ناپاک) است و همچون درختی بی‌ریشه و بی‌ثمر خواهد بود (کلانتری، ۱۴۰۲، صص ۸۰ و ۸۱). سخن قرآن در این باره چنین است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ.» (سوره ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵) آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن در زمین استوار و شاخه آن در آسمان است؟ همواره میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد. و خداوند برای مردمان مثال‌هایی می‌زند، شاید متذکر شوند. و کلمه خبیثه را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که بر زمین افتاده و قرار و ثباتی ندارد.

در نگاه قرآن، همه پدیده‌هایی که به دست بشر رقم می‌خورند نیز، در هر ابعادی که باشند، تابع همین قانون‌اند، حتی یک نیت الهی، یک سخن نیکو، یک بخشش خالصانه و یک اقدام به‌ظاهر ناچیز، چه برسد به تأسیس یک سنت و فرهنگ ماندگار، سازنده و ثمربخش که عصرها و نسل‌ها را در مسیر انسانیت و بندگی خدا بهره‌مند می‌سازد. این‌ها همه در شمار کلمات طیبه هستند که ارزشمندی آن‌ها به پاک و خالص و سازنده بودن آن‌هاست. از سوی دیگر نیز یک نیت شیطانی، یک سخن زشت، یک ظلم به‌ظاهر کوچک، یک نگاه آلوده، یک عمل نامشروع و ... در نگاه قرآن، کلمه خبیثه‌ای به‌شمار می‌آید که نه فقط نفعی برای کسی به‌دنبال ندارد، که محیط و فضای ذهن و زندگی انسان‌ها را نیز آلوده می‌کند، چه برسد به تأسیس یک سنت و فرهنگ آلوده و ناپاک و مبتنی بر هوس‌های باطل که آثار منفی آن عصرها و نسل‌های بسیاری را به‌نابودی می‌کشاند. «فرهنگ زیربنای سایر ابعاد زندگی انسانی است؛ اگر باور و ارزش‌های صحیحی انتخاب کرده و بر اساس آن رفتار کنیم، این فرهنگ مانند شجره طیبه‌ای خواهد بود که هر زمان در حال ثمر دادن است و اگر فرهنگ را فراموش کردیم، مانند شجره خبیثه‌ای است که ریشه‌ای ندارد و از این‌رو ثباتی ندارد و به‌زودی از بین می‌رود. فرق زندگی مبتنی بر فرهنگ صحیح - یعنی دین صحیح - با زندگی‌های

دیگران، مانند تفاوت درختی که در تمام طول سال میوه می‌دهد با درخت بی‌ریشه و خشکیده است. تفاوت این دو بر هیچ‌کس پوشیده نیست» (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، islamtimes). شهید مطهری در این خصوص می‌گوید: «خود فرهنگ هم یک نیروی است. میزان و قدرت فرهنگ بستگی دارد که چقدر عمیق و ریشه‌دار باشد. شما مثلاً می‌گویید ملت‌هایی که سابقه فرهنگی‌شان زیاد است و شخصیت فرهنگی‌شان خیلی قوی است روی فرهنگ خودشان خیلی استوارند. ملت‌های دیگر که ریشه فرهنگی‌شان خیلی ضعیف است، درست مثل یک درخت ضعیف، [روی فرهنگ خودشان استوار نیستند]» (مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۳۷۹).

قرآن کریم در آیه ۳۳ سوره احزاب در ضمن دستورات مؤکدی به زنان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از آنان خواسته است که از آشکار نمودن زیبایی‌های خود همچون زمان «جاهلیت‌اولی» پرهیز نمایند: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» (احزاب، آیه ۳۳). برخی از مفسران قرآن بر این باور رفته‌اند که «جاهلیت» مورد نظر آیه ناظر به یک دوره تاریخی مشخص نیست؛ بلکه بیانگر یک نوع فرهنگ است که برپایه جهان‌بینی خاصی پدید می‌آید و برهنگی و خودنمایی زنان را در جامعه نهادینه و به یک ارزش تبدیل می‌کند.

سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» مدعی است که جاهلیت نام یک دوره تاریخی نیست، نام یک نوع فرهنگ است که بر پایه‌های جهالت بنا شده است و هر جا چنین فرهنگی پدید آید بیانگر رواج جاهلیت در آن جاست: «جاهلیت دوره‌ای خاص و مشخص از زمان نیست؛ بلکه حالت اجتماعی (و فرهنگ) خاص است، که جهان‌بینی خاصی در باره زندگی دارد، ممکن است این حالت و جهان‌بینی در هر جا و هر زمانی پیدا شود. هر جا که باشد معلوم می‌شود جاهلیت در آن جا وجود دارد.» (سید قطب، ۱۴۰۲ق، ج ۵، ص ۲۸۶).

ابن رشد در باره ویژگی‌های فرهنگ جاهلیت می‌گوید: «فرهنگ جاهلیت فاقد روح تفکر بود و عمدتاً بر اساس مشتی آداب و عادات متعصبانه شکل گرفته بود. در آن محیط تنها چیزی که به آن اهمیت داده نمی‌شد علم، اندیشه و آگاهی بود و معیار ارزش‌های حیاتی آن‌ها چیزی جز زور، شمشیر، نیزه، زبان چرب و نرم، شعر و خطابه، جنگ و خونریزی و انتقام و ارزش نهادن به حسب و

نسب نبود. زندگی، رفتار، حرکات فردی و اجتماعی آن‌ها ناشی از جهل بوده است» (ابن رشد، ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۱۹۰).

وجوه قدرت آفرینی فرهنگ

با دقت در مفهوم و منابع قدرت از یک سو، و ماهیت، گستره و نقش بی‌بدیل فرهنگ در سرنوشت انسان‌ها و جوامع انسانی از سوی دیگر، به این حقیقت می‌رسیم که فرهنگ مبتنی بر پایه‌ها و زیرساخت‌های صحیح، خود، یک منبع قدرت معنوی اصیل، جوشان و کم‌نظیر برای ملت‌ها و وسیله‌ای برای پیروزی بر دشمنانشان است. این حقیقت به آن دلیل است که فرهنگ اصیل، به‌طور طبیعی، از کارکردهای مهمی برخوردار است که می‌تواند نیرو، توانایی و انگیزه‌های انسان‌ها را در همه عرصه‌های حیات مادی و معنوی افزایش دهد، آنان را در برابر سخت‌ترین طوفان‌هایی که از سوی دشمنانشان برمی‌خیزد، به استقامت وادارد و در برابر قوی‌ترین دشمنانشان، به پیروزی و سربلندی برساند. برخی از عمده‌ترین ویژگی‌ها و وجوه گران‌سنگ و قدرت‌آفرین فرهنگ عبارت‌اند از:

۱- هویت‌ساز

«هویت» در اینجا به معنای شخصیت، شاکله و صورت غالبی است که شخص یا گروه و یا قوم و قبیله و یا شهروندان یک جامعه واجد آن هستند و بدان شناخته می‌شوند. هویت، در اصطلاح، به معنای مجموعه‌ای از شاخص‌ها و علائم در حوزه مؤلفه‌های مادی، زیستی، فرهنگی و روانی است که موجب شناسایی فرد از فرد، گروه از گروه یا اهلیتی از اهلیت دیگر و فرهنگی از فرهنگ دیگر می‌شود. هویت یعنی وجه اختصاصی هر فرد یا گروه و وجه اختصاصی‌ای که در من است و در هیچ انسان دیگر نیست (ابوالحسنی، ۱۳۸۷، ص ۲).

یکی از مهم‌ترین وجوه قدرت و کارکردهای فرهنگ، هویت‌سازی و شخصیت‌پروری فرهنگ است. درحقیقت این فرهنگ یک ملت است که به‌مثابه روح، به آن ملت شخصیت و هویت می‌بخشد و تصویری از آن ملت را در نگاه و قضاوت دیگران به‌نمایش می‌گذارد. «افراد و آحاد بشر، بدون شخصیت و هویت انسانی و بدون آگاهی و احساس مطلوب از این هویت، اساساً نمی‌توانند به حیات

معنوی و حتی مادی خویش تعیین و تداوم بخشند. فرهنگ و مواریت تاریخی یک ملت رکن رکین شخصیت و هویت انسانی هر یک از افراد و آحاد آن ملت است. چنان که در ایران پس از اسلام، فرهنگ اسلامی نه فقط مذهب؛ بلکه ملیت آن کشور نیز بوده است» (رفیع، ۱۳۷۴، ص ۲۸۵).

در نگاه امام خمینی (قدس سره)، فرهنگ مهم‌ترین عنصری است که نقش اصلی را در شکل دادن هویت و موجودیت جامعه بر عهده دارد و در نبود آن، هیچ‌یک از عناصر اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی نمی‌توانند از عهده این نقش برآیند. «بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هرچند جامعه در بُعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ، پوک و میان‌تهی است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵، ص ۲۴۳).

مقام معظم رهبری در تبیین این کارکرد بی‌بدیل فرهنگ چنین می‌فرماید: «فرهنگ مایه اصلی هویت ملت‌هاست. فرهنگ یک ملت است که می‌تواند آن ملت را پیشرفته، عزیز، توانا، عالم، فناور، نوآور و دارای آبروی جهانی کند. اگر فرهنگ در کشوری دچار انحطاط شد و یک کشور هویت فرهنگی خودش را از دست داد، حتی پیشرفت‌هایی که دیگران به آن کشور تزریق [می‌کنند] نیز نخواهد توانست آن کشور را از جایگاه شایسته‌ای در مجموعه بشریت برخوردار کند و منافع آن ملت را حفظ کند» (امام خامنه‌ای، ۱۳۸۳). اصولاً هویت یک ملت است که خویشتن آن ملت را از سایر ملت‌ها متمایز می‌سازد و به همین سبب به آن ملت نشاط، اراده، نیرو و انگیزه می‌دهد تا در حفظ خویشتن در مقابله با هجمه‌های بیگانه درست و به‌موقع عمل کند.

۲- مصونیت آور

از دیگر وجوه قدرت آفرین مهم فرهنگ اصیل آن است که به دلیل احاطه و سلطه معنوی بر عموم شهروندانی که در درون مرزهای آن کشور زندگی می‌کنند، آنان را در برابر هجمه‌ها و پیشروی عناصر مخرب دیگر فرهنگ‌ها محافظت می‌کند. از آنجا که این مصونیت از درون مایه و جوهر ذاتی فرهنگ سرچشمه می‌گیرد، نسبت به هر نوع محافظت و یا مقابله‌ای، عمیق‌تر، ماندگارتر و کم‌هزینه‌تر است. مصونیت آفرینی فرهنگ از جنس پیشگیری است. بدون تردید پیشگیری همواره معقول‌تر و بر درمان

مقدم است. درحقیقت مصونیتی که از ناحیه فرهنگ برای انسان پدید می‌آید مصونیتی است از جنس شناخت، آگاهی، باور، انگیزه، خواست و تلاش خود انسان و متن جامعه. چنین مصونیتی به یقین تضمین‌کننده‌ای بی‌بدیل برای سلامت و سعادت انسان و جامعه خواهد بود. فرهنگ اصیل حصار معنوی، نامحسوس، مستحکم و نفوذناپذیر برای جامعه پدید می‌آورد که شهروندان آن جامعه را از انواع هجمه‌ها و رخنه‌های فکری و فرهنگی دشمنانش محافظت می‌کند، بدون آن که در این محافظت، محتاج هزینه‌های سنگین و نزاع‌های سخت و شکننده باشد.

این دستاورد از خصلت ذاتی فرهنگ سرچشمه می‌گیرد، زیرا «فرهنگ انسان را یاری می‌کند تا بهتر ببیند، بخواند، برود، بخواند، بیاید، برگزیند و لازمه برگزیدن نیز این است که چیزی را نفی و چیزی را اثبات کند. فرهنگ انسان را قدرت و غنا می‌دهد تا در عالم تراحمات و تعارضات، توانایی ادراک و انتخاب داشته باشد و در مواجهه با آنچه ضد فرهنگ است مصونیت پیدا کند» (رفیع، ۱۳۷۵، صص ۲۹۳ و ۲۹۴).

۳- الزام‌آور

فرهنگ‌ها از این قدرت اعجاز‌آمیز نیز برخوردارند که عموم شهروندان تحت قلمرو خود را به مجموعه‌ای از آداب و سنت‌ها و رفتارها ملزم می‌کنند، بدون آن که در این الزام، با مقاومتی روبه‌رو شوند و یا نیازی به زور، تحمیل یا اجبار قانونی و رسمی داشته باشند. معمولاً الزامات فرهنگی از قدرتی فراتر از الزامات قانونی، حقوقی و حاکمیتی برخوردارند، به گونه‌ای که حتی سرکشان جامعه را نیز به تسلیم و تمکین وامی‌دارند. در قلمرو فرهنگ اصیل، تعهدات فردی و اجتماعی، نظارت عمومی، شأن و شخصیت فرهنگی و الزامات درونی، پشتوانه‌هایی هستند که همه از دل فرهنگ برآمده‌اند و در عمل و رفتار شهروندان نهادینه و به بخشی از فرهنگ تبدیل شده‌اند. «نظارت اجتماعی، شأنیت و شخصیت فرهنگی، الزامات درونی، همه این‌ها ضمانت‌اجراست. مهم‌ترین قواعد فرهنگی با همین پشتوانه است که در طول تاریخ به اجرا درآمده‌اند، حتی در زمان‌هایی که پشتوانه‌های قانونی و قضایی و سیاسی و حکومتی و نظامی نیز نداشته‌اند، بلکه سلاح قانون و قضا و سیاست و نیز قدرت مادی و نظامی و حکومتی در جهتی خلاف آن قواعد عمل می‌کرده‌است» (همان، ص ۳۰۲).

۴- اعتماد آفرین و اطمینان بخش

اصالت فرهنگ اصیل از انطباق با فطرت انسانی نشأت می‌گیرد؛ به این معنا که عناصر و مؤلفه‌های پدیدآورنده فرهنگ اصیل همان اصول، شناخت‌ها، باورها، گرایش‌ها و کنش‌هایی است که منطبق بر فطرت و خمیرمایه وجودی انسان‌اند. بسیار طبیعی است که هرگاه بینش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های انسان بر هویت و خواست‌های ذاتی‌اش منطبق باشد، در وجود و وجدان انسان اعتماد و اطمینان و آرامش می‌آفریند، چنان‌که عکس این قضیه نیز صادق است؛ یعنی حاکم شدن بینش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های ناهماهنگ با هویت و فطرت الهی بر ذهن و زندگی انسان، به علت تضاد با فطرت و خمیرمایه وجودی او، اعتماد و اطمینان و آرامش را از او می‌گیرد و او را در متن زندگی فردی و اجتماعی، با آسیب‌های روحی و روانی بسیاری روبه‌رو می‌کند. سخن زیر از استاد شهید مطهری در تبیین این موضوع مهم، بسیار روشنگر است: «انسان به حکم نوعیت خاص خود، ولو بالقوه، شخصیت معین و راه و مقصد معین دارد که قائم به فطرت خدایی اوست و «خود» واقعی او را آن فطرت تعیین می‌کند. مسخ شدن و نشدن انسان را با ملاک‌های فطری و نوعی انسان می‌توان سنجید، نه با ملاک‌های تاریخی. هر تعلیم و هر فرهنگ که با فطرت انسانی انسان سازگار باشد و پرورش‌دهنده آن باشد، آن فرهنگ اصیل است، هرچند اولین فرهنگی نباشد که شرایط تاریخ به او تحمیل کرده‌است و هر فرهنگ که با فطرت انسانی انسان سازگار باشد، بیگانه با اوست و نوعی مسخ و تغییر هویت واقعی او و تبدیل «خود» به «ناخود» است، هرچند زاده تاریخ ملی او باشد» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۶۹).

بی‌گمان اعتماد و اطمینان برآمده از فرهنگ اصیل، اگر در روح شهروندان یک جامعه نهادینه شود و رنگ ملیت به خود بگیرد (یعنی اعتماد به نفس ملی ایجاد کند)، از چنان قوت و قدرتی برخوردار خواهد بود که می‌تواند ملتی را در همه عرصه‌های حیات مادی و معنوی خود، سربلند و پیروز کند. از سوی دیگر، شکسته شدن اعتماد به نفس ملی بیدرنگ ملتی را به «خودباختگی ملی» می‌کشاند و این بیماری می‌تواند همه هستی یک ملت را نابود کند. استاد مطهری در تبیین روشن این بیماری می‌گوید: «این معنی خودباختگی ملی است؛ یعنی ملتی، خودش، خودش را هیچ می‌داند، تاریخ خودش را هیچ می‌داند، عالم خودش را هیچ می‌داند، فرهنگ گذشته خودش را هیچ می‌داند، تمدن

گذشته خود را هیچ می‌داند، نظامات اجتماعی خودش را هیچ می‌داند. هر قانونی که خودش داشته‌است، چون از خودش بوده، می‌گوید این بد است. هر قانونی که از کشور بیگانه بیاید، چون از ناحیه آن‌ها آمده، می‌گوید این خوب است» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲۴، ص ۲۱۶).

۵- حرکت آفرین

فرهنگ به‌مثابه روح در کالبد جامعه انسانی است. همان‌گونه که روح در کالبد یک فرد، منشأ اراده، انگیزه و حرکت است، فرهنگ نیز همچون روح، منشأ اراده یک ملت، انگیزه‌ساز و حرکت‌آفرین است. «از نظر علمای جامعه‌شناسی، این مطلب ثابت شده که همین‌طور که یک فرد روح دارد، یک جامعه هم روح دارد. هر جامعه‌ای که دارای فرهنگی هست، فرهنگ آن جامعه، روح آن جامعه را واقعاً تشکیل می‌دهد و اگر در نهضتی کسی بتواند روی آن روح جمعی انگشت بگذارد و آن روح را زنده کند، تمام اندام جامعه را یک‌جا به حرکت درمی‌آورد» (همان، ص ۱۵۱).

فرهنگ حاکم بر جامعه اگر اصیل و منطبق بر فطرت الهی انسان باشد، شهروندان آن جامعه را به‌سوی اهداف و آرمان‌های انسانی حرکت می‌دهد، بدون آن‌که در این کار، نیازمند تحمیل، زور یا هزینه‌های گزاف شود. البته فرهنگ‌های مادی، دنیاگرا و یا فاسد نیز از چنین قدرتی برخوردارند؛ به این معنا که هرگاه چنین فرهنگ‌هایی بر جامعه انسانی حاکم شوند، سیر و حرکت طبیعی جامعه به‌سوی مادیات، دنیاطلبی و یا فساد میل می‌کند و این سیر باطل تا انحطاط کامل جامعه استمرار می‌یابد.

۶- جریان‌ساز و موجد

«جریان‌سازی» عبارت است از ترویج و تثبیت یک فکر، نگرش، سنت، عادت، عمل خاص و یا ... در میان حجم بزرگی از مخاطبان، به منظور اقتناع و همراه کردن آنان با همان فکر، نگرش، سنت، عادت و عمل. بی‌گمان، جریان‌سازی همانگونه که ابزار مؤثری است برای توسعه و تثبیت افکار و عادات و سنت‌ها، از جمله ابزارهایی است که در مواجهه و مقابله با چالش‌هایی که دشمنان در قبال یک ملت ایجاد می‌کنند، بسیار کارساز و مؤثر خواهد بود. جریان‌سازی در مقابله با دشمنان در حقیقت

کالبدشکافی، تحلیل و نفی افکار، نگرش‌ها، سنت‌ها و سبک‌هایی است که دشمنان به‌منظور تهی کردن یک ملت از داشته‌ها، اصول و ارزش‌های اصیل و حیاتی خود، به ترویج و تثبیت آنها در جامعه هدف می‌پردازند. در این نوع مواجهه و مقابله، افکار، نگرش‌ها و سبک‌های نوینی نیز متولد می‌شوند که در جای خود موجب غنا و پویایی فرهنگ خواهند بود.

فرهنگ به‌دلیل فراگیری و گستره نفوذ و احاطه معنوی بر بخش‌های مختلف فکری و رفتاری شهروندان، این قدرت را داراست که در مرزها و حتی فراتر از مرزهایش، جریان‌ساز و مولد باشد، بدون آن که در این کار، به هزینه‌ها و امکانات مادی نامتعارف نیازی باشد.

این ویژگی، ازسویی برخاسته از خصلت پویایی فرهنگ است و ازسوی دیگر، برآمده از عمق نفوذ آن در نگرش، باور و عمل و تعامل انسان‌هاست. فرهنگ اصیل اگرچه اصالت خود را از انطباق بر فطرت انسانی دریافت می‌کند، اما با این حال، ایستا و راکد نیست، بلکه زنده و پویاست؛ با فرهنگ‌های دیگر درمی‌آمیزد، عناصر مثبت را از آنها می‌گیرد، عناصر منفی را می‌زداید، بر قوت و قدرت خود می‌افزاید و گستره نفوذ خود را توسعه می‌دهد. اصول و زیرساخت‌های فطری به‌مثابه ریشه‌هایی هستند که درخت فرهنگ را قوام می‌بخشند و به شاخه‌های آن، این قدرت و توان را می‌دهند که در فضایی باز و گسترده، به دادوستد با دیگر فرهنگ‌ها بپردازند و از رهگذر آن، میوه‌های تازه‌ای را به سایه‌نشینان این درخت تقدیم کنند. مولد و جریان‌ساز بودن فرهنگ از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

در جهان امروز «قدرت» و «منابع قدرت» از جمله مباحث اساسی اندیشمندان و برنامه‌ریزان حوزه‌های علوم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. از سویی فرهنگ‌ها به دلیل آنکه از گستره و نفوذ عمیقی که در فضای فکر، باورها، رفتارها، تعامل‌ها و سبک زندگی شهروندان یک جامعه برخوردارند به عنوان یک منبع قدرت شمرده می‌شوند. بدون تردید «فرهنگ اصیل»، که عبارت از مجموعه‌ای از بینش‌ها، باورها، سنت‌ها، عادات و کنش‌های منطبق بر فطرت ذاتی انسان‌هاست، هرگاه بر ذهن، زندگی و تعاملات شهروندان جامعه‌ای حاکم باشد می‌تواند در تولید قدرت معنوی و مادی برای آن جامعه یک منبع بی‌پایان به‌شمار آید.

نگرش به فرهنگ از همین منظر، وجوهی از قدرت‌آفرینی فرهنگ را در اختیار می‌گذارد که عبارتند از: ۱- هویت‌ساز؛ ۲- مصونیت‌آور در مقابل هجمه‌های دشمنان؛ ۳- الزام‌آور (بدون تحمیل)؛ ۴- اعتمادآفرین و اطمینان‌بخش؛ ۵- حرکت‌آفرین و انگیزه‌ساز؛ ۶- جریان‌ساز و مولد.

توجه به فرهنگ اصیل و وجوه قدرت‌آفرین آن این نتیجه را نیز در اختیار می‌گذارد که سرمایه‌گذاری مادی و معنوی در حوزه فرهنگ در حقیقت سرمایه‌گذاری در عرصه هویت‌بخشی به شهروندان، مصون‌سازی کشور در مقابل هجمه‌های دشمنان، حفظ ارزش‌های ملی و دینی، ایجاد اعتماد و آرامش در متن جامعه، پویایی و سرزندگی شهروندان، و ایجاد امواج مثبت معنوی و مادی برای رشد و حرکت مستمر جامعه به سمت اهداف حیاتی خود است. بسیار روشن است که در عصر حاضر سرمایه‌گذاری برای نیل به اهدافی از این دست، برای عموم ملت‌ها و دولت‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد.

فهرست منابع

قرآن کریم

آشوری، داریوش. (۱۳۵۷). تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ. تهران: مرکز اسناد آسیا.

----- (۱۳۹۲). دانشنامه سیاسی. چاپ بیست و دوم. تهران: انتشارات مروارید.

ابن‌ابی‌الحدید. (۱۳۸۷/ق۱۹۶۷م). شرح نهج‌البلاغه. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

ابن رشد، محمد بن احمد. (۱۹۹۵م). بدایه‌المجتهد و نهایه‌المقصد. بیروت: دارالفکر.

ابوالحسنی، سید رحیم. (۱۳۸۷). مؤلفه‌های هویت ملی با رویکرد پژوهشی. سیاست، ۴ (۳۸)، ص ۲۲-۱.

اسکندری، محمدحسین. (۱۳۸۱). کالبدشناسی مفهوم قدرت. روش‌شناسی علوم انسانی، حوزه و دانشگاه، ۳۰ (۸)، ص ۳۵-۶۱.

- پژوهنده، محمد حسین. (۱۳۷۴). بازشناسی فرهنگ، مفهوم فرهنگ از دیدگاه متفکران. اندیشه حوزه، ۲، ص ۶۵-۹۴.
- پیروزمند، علیرضا. (۱۳۸۶). روایتی دیگر از مهندسی فرهنگی. برگرفته از: مجموعه مقالات کنگره ملی بررسی اندیشه‌های فرهنگی اجتماعی امام خمینی (قدس سره). انتشارات جهاد دانشگاهی. تافلر، الوین. (۱۳۷۰). جابجایی در قدرت، ترجمه شهین‌دخت خوارزمی. تهران: نشر نو.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۹۵). فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو. چاپ پنجم، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸). صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی (ره)، ج. ۱۵. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره).
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۸۵). لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ متوسط دهخدا. (زیر نظر سید جعفر شهیدی، به کوشش غلامرضا ستوده، ایرج مهرکی و اکرم سلطانی). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راسل، برتراند. (۱۳۶۷). قدرت. ترجمه نجف دریابندری. چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۶ ق/۱۹۹۶ م). مفردات الفاظ القرآن. بیروت: ذوی القربی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۶ ق/۱۹۹۶ م). مفردات الفاظ قرآن. تحقیق صفوان عدنان داوودی. دمشق: دارالقلم؛ بیروت: الدار الشامیه.
- رفیع، جلال. (۱۳۷۴). فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد. چاپ دوم، تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات.
- سعیدی، روح‌الامین، مقدم‌فر، حمیدرضا. (۱۳۹۳). منابع قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران. مطالعات قدرت نرم، ۴ (۱۱)، ص ۱۰۷-۱۲۶.
- عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۶۶). فقه سیاسی. تهران: امیرکبیر.
- قطب، سید. (۱۴۰۲ ق). فی ظلال القرآن. بیروت: دارالشروق.
- کلانتری، ابراهیم. (۱۴۰۱). جهاد فرهنگی. قم: نشر معارف.
- مداحی، مرتضی. (۱۳۸۹). واکاوی مفهوم و ویژگی‌های قدرت. معرفت، ۱۵۷، ص ۱۲۳-۱۳۸.

مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۰). رابطه دین و فرهنگ از زبان آیت‌الله مصباح یزدی. برگرفته از وبگاه Islamtimes. کد ۷۷۱۲۹۰.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۸). مجموعه آثار، (ج ۲؛ ۱۵؛ ۲۴). تهران: انتشارات صدرا.

معین، محمد. (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی معین. چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.

نای، جوزف اس. (۱۳۹۲). آینده قدرت. (ترجمه احمد عزیزی). تهران: نشر نی.

سایت الکترونیکی:

بیانات رهبر معظم انقلاب در حرم مطهر رضوی، ۱ فروردین ۱۳۹۳.

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۲۵۹۹۳>

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و دست‌اندرکاران سازمان صدا و سیما، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۳.

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۳۲۳۲>

بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار وزیر علوم، تحقیقات و فناوری و استادان دانشگاه تهران، ۱۳ بهمن ۱۳۸۸.

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۸۸۲۴>